



ابوالفضل علی دوست ابرقویی

به قول معروف...

کدخدا را ببین؛ ده را بچاپ

موضوع این شماره صفحه «به قول معروف...» را این ضرب‌المثل انتخاب کردیم: «کدخدا را ببین، ده را بچاپ»
شاید در ابتدا به ذهن بیاید که ضرب‌المثل مورد اشاره با برخی دیگر از ضرب‌المثل‌های زبان فارسی که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، هم معناست؛ مانند: «هرکاری راهی دارد»، «کار را از راهش داخل شو»^۱ «هردری یک جور باز می‌شود»: «گوسفند را برای کشتن باید به قصاب سپرد»: «کار را باید به اهلس داد»: «با هرکسی باید یک‌جور صحبت کرد.» و یا:

«کار هر بز نیست خرمن کوفتن

گاو نر نمی‌خواهد و مرد کهن»
اما در حقیقت میان ضرب‌المثل مورد بحث با این دسته از ضرب‌المثل‌ها تفاوت وجود دارد؛ زیرا این دسته از ضرب‌المثل‌ها گویای آن هستند که بایستی در هر شرایطی تمهیدات مناسب در پیش گرفت و آنچه به عنوان حسن سلیقه در برخورد های فردی و اجتماعی به پای انسان نوشته می‌شود، چیزی نیست جز انتخاب شیوه‌های مناسب بر حسب شرایط گوناگون. درشتی در زمانی که درشتی لازم است و نرمی و ملاطفت در جایی که عطف و مهربانی به کار می‌آید به تعبیر سعدی: «درشتی و نرمی به هم در به است» بدیهی است در پیش گرفتن این شیوه، با آنچه در زمان مردم به «تان به نرخ روز خوردن» تعبیر می‌شود، متفاوت است. تفاوت اصلی آن را باید در انگیزه افراد جست‌وجو کرد. میان کسی که در شرایط مختلف شیوه‌های گوناگون در پیش می‌گیرد و هدف او دستیابی به هدف از طریق معقول و منطقی است، با کسی که دغدغه‌ای جز رسیدن به هدف ندارد، ولو از طریق راه‌های غیر معقول، تفاوت فراوانی وجود دارد.

بر اساس آنچه گفته شد، میان ضرب‌المثل مورد اشاره یعنی «دیدن کدخدا و چاییدن ده» با پیومون راه‌های منطقی برای رسیدن به هدف تفاوت وجود دارد.

بار عملی این تفاوت را در واکنش‌های روزانه مردم می‌توان مشاهده کرد. شخصی که از طریق شرکت در آزمون استخدامی و طی مراحل گزینش و مصاحبه و سایر مراحل در اداره‌ای مشغول می‌شود، کار را از راهش داخل شده و دیگری که به دلیل ارتباط سببی یا نسبی با رئیس فلان اداره (و بدون هیچ دلیل دیگر) به کار گمارده می‌شود، مشمول «دیدن کدخدا و چاییدن ده» می‌شود. بدیهی است که واکنش مردم در برابر این دو نفر متفاوت است. فرد اول هرگز مورد نفرت دیگران قرار نمی‌گیرد. دیگران او را به عنوان یک فرد کوشا و زرتک و با همت و کسی که روی پای خودش ایستاده است، قلمداد می‌کنند؛ اما دومی را فردی وابسته، متکی به دیگران، سربار و منفور به حساب می‌آورند. این دو نگرش دقیقاً تفاوت میان دو دسته از ضرب‌المثل‌ها را تشکیل می‌دهد. دسته‌ای که نماینده آن ضرب‌المثل «کدخدا را ببین، ده را بچاپ» است و دسته دیگری از ضرب‌المثل‌ها که نماینده آن این ضرب‌المثل است: «هر کاری راهی دارد»

«کدخدا را ببین، ده را بچاپ» نمادی کلی از برگزیدن راه‌های غیر منطقی و غیر اصولی برای

رسیدن به هدف است و این گزینش بار منفی ضرب‌المثل مورد اشاره را تشکیل می‌دهد. هرگاه این ضرب‌المثل را به طور مطلق و درست بپذیریم، در حقیقت از دو زاویه خود را در معرض پیامدهای منفی آن قرار داده‌ایم: اولین زاویه این است که برای کدخدایان قدرتی قائل شده‌ایم که با دیدن آن‌ها و گرفتن یک گوشه چشم موافقت از آن می‌توان ده را در اختیار گرفت. در واقع برای آن‌ها این اختیار را قائل شده‌ایم که صاحب اختیار افراد تحت سلطه هستند. بدیهی است که کدخدا در این ضرب‌المثل نمادی از کسانی است که چیزهایی تحت سلطه دارند از وزیر و وکیل و استاندار و فرمان‌دار و شهردار و بخش‌دار گرفته تا رئیس یک اداره و دبیرستان و دبستان. این نگرش موجب می‌شود تا برای افراد اختیاری فراتر از آنچه عرف و قانون به آن‌ها داده است، قائل شویم. به تعبیری فرمان شاه و یزدان را در دو کفه یک ترازو قرار بدهیم و هر دو را بهایی مساوی قائل شویم.

از سوی دیگر کسانی که جامعه اختیاراتی به آن‌ها داده است، هرگاه از این نگرش مردم با خبر شوند، چه بسا باورشان شود که عنان امور را مطلقاً در اختیار دارند و طغیان پیشه کنند و تا جایی پیش بروند که هم خود سقوط کنند و هم هستی دیگران را به باد دهند.

این نگرش آن‌ها را به غروری کاذب، خودبزرگبینی و تکبر می‌کشانند و نهایتاً آنان را همراه خواهد ساخت و بدیهی است که همراهی مسؤولان، ضلالت و گمراهی افراد تحت پوشش را به دنبال دارد.

این نگرش را مقایسه کنید - با شیوه رسول خدا(ص) که در جمع به گونه‌ای می‌نشست که او را از دیگران تشخیص نمی‌دادند و با شیوه امام سجاده(ع) که وقتی می‌خواست مسافرت کند با جمعی می‌رفت که او را نشناختند و امتیاز و ویژه‌ای برایش در نظر نگرفتند. قوانین و مقررات، چارچوب وظایف و اختیارات مسؤولان و در نمای کلی «کدخدایان» را مشخص کرده و اجازه نداده است از آن تخطی کنند. آری، نگرش غیرواقعی مردم نسبت به اختیارات مسؤولان، شروع انحرافی است که دست‌آورد آن سقوط مسؤولان امر از یک‌سو و به انحراف کشاندن افراد تحت سلطه از سوی دیگر است.

زاویه دیگری که بار منفی این ضرب‌المثل را تشکیل می‌دهد، اقدام عملی و مبادرت به اجرای این ضرب‌المثل است. اگر افراد این ضرب‌المثل را به کار گیرند، آن‌گاه راه‌های نفوذ در مسؤولان را بررسی خواهند کرد. تطمع، چاپلوسی، دادن وعده‌های فریبنده و راه‌هایی از این قبیل. در حقیقت این راه‌ها را در پیش می‌گیرند تا بر «کدخدا» تسلط یابند و او را وادار کنند تا اختیار آنچه را که تحت سلطه اوست، به آن‌ها واگذار. در این صورت مهم نیست که چه راهی را برگزینند، زیرا در این مقوله رسیدن به هدف مطرح است، نه قداست و پاکی راهی که باید برای رسیدن به مقصد طی کرد.

واضح است که اسلام چنین اجازه‌ای نداده است. اصولاً اجازه نداده که بال و پر خود را به عنوان

سلطه‌جویی بر دیگران بکشاییم و دام پهن کنیم و دانه بیاشیم؛ چه برسد به اینکه با چاپلوسی و تملق و «بله قربان» گفتن، چنین فکری در سر بیورانیم. «کدخدا را ببین، ده را بچاپ» از یک سو برای کدخدایان اختیاری فرا قانونی و فراتر از تصور قائل شده و از سوی دیگر مجوز «تان به نرخ روز خوردن» و تملق‌گویی و چاپلوسی را برای رسیدن به هدف صادر می‌کند.

این دو نتیجه هرگز با مبنای دینی سازگاری ندارد.

رسول خدا(ص) فرمودند: «بر چهره چاپلوسان خاک بپاشید»^۲ بدیهی است این روایت با تملق‌گویی و چاپلوسی و دین کدخدا و چاییدن ده - که همان رسیدن به هدف است - در تعارض می‌باشد. اسلام به همان دلیل که اجازه نداده است با چاپلوسی و تملق‌گویی زمینه غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی در دیگران ایجاد کنیم، اجازه نداده است که شخصیت خود را به خاطر رسیدن به هدف، چوب حراج بزنیم.

امام صادق(ع) به یکی از یاران خود فرمود: «خدای سبحان اختیار همه کارهای مؤمن را به خود او واگذار کرده، ولی اجازه نداده است که خود را خوار سازد؛ آیا نشنیده‌ای این گفته خداوند را که عزت از آن خدا و رسولش و از آن مؤمنان است...»^۳ از سوی دیگر باید پرسید که با پذیرش این ضرب‌المثل، تکلیف ضوابط و مقررات و اصول و قوانینی که وضع شده‌اند تا راه‌های منطقی رسیدن به هدف را ترسیم کنند، چه می‌شود؟

پایان بخش این نوشتار را حکایتی انتخاب کردیم با این مضمون که در زمان امیرکبیر یکی از سرتیپان که سابقاً با او آشنایی داشت از تبریز به تهران آمد؛ به این امید که امیر مسؤولیتی به وی بسپارد. امیرکبیر چندی از او پذیرایی کرد، اما چون می‌دانست که وی کارایی چندانی ندارد، مسؤولیتی به او نداد. سرانجام حوصله سرتیپ سر رفت و خواسته خود را مطرح کرد. امیرکبیر گفت: حکومت به شما دادن چراغ دم باد نهاده است، کاری به تو نخواهم داد؛ اما به ملاحظه دوستی‌های سابق، مراعات حال تو را خواهم کرد.

سرتیپ آمده بود تا با دیدن کدخدا، ده را بچاپد؛ اما امیرکبیر زرتک‌تر از آن بود که تحت تسخیر درآید. به امید آنکه به جای دیدن کدخدا و چاییدن روستا، اولاً از حال و هوای سلطه‌طلبی بیرون بیاییم؛ ثانیاً همواره برای رسیدن به هدف، راه‌های منطقی را طی کنیم، ولو اینکه به مقصد نائل نشویم. این بهتر است، شما چه فکر می‌کنید؟

۱. امثال و حکم، دهخدا

۲. وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۲

۳. اصول کافی، ج ۵، ص ۶۳

کدخدا را ببین، ده را بچاپ» نمادی کلی از برگزیدن راه‌های غیر منطقی و غیر اصولی برای رسیدن به هدف است و این گزینش بار منفی ضرب‌المثل مورد اشاره را تشکیل می‌دهد.